

نئولیبرالیسم همه چیز را مسموم می‌سازد؛

## سودای بازار آزاد چگونه آموزش و دموکراسی را تهدید می‌کند؟

گفت‌وگو با وندی براون / ترجمه‌ی سارا زمانی



در نزد چپ امروز، شاید برجستگی زهرآگین‌تر و رسواکننده‌تر از «نئولیبرال» یافت نشود. نئولیبرال بودن عموماً به معنای مرتبط دانسته‌شدن با بدترین انضمامات کاپیتالیسم - یعنی طمع وال استریت، تلاشی اتحادیه‌ها، مقررات‌زدایی، تست استاندارد، دزدی درآمد، خصوصی‌سازی، بهره‌کشی و مانند آن تلقی می‌شود. می‌توان گفت این اصطلاح به ابزاری فراگیر برای تحقیر تقریباً تمامی کسانی بدل شده است که به نوعی نوکران جامعه‌ی یک درصدی ثروتمندان و کمپانی‌های عظیم چند ملیتی دانسته می‌شوند. اگر هدف فقط نزاع سیاسی باشد، این کاربرد به اندازه‌ی کافی منصفانه است. در حقیقت اما، نئولیبرالیسم چیزی بیش از معادلی صرف برای «فاسد» یا «آبر سرمایه‌دار» است؛ یک ایدئولوژی سیاسی مشخص که نه تنها بسیار نوظهورتر از کاپیتالیسم است، که بسیاری از طرفداران کاپیتالیسم با آن مخالف‌اند. این تنها یکی از دلایل ارزش و اهمیت کتاب «بی‌اثرسازی مردم: انقلاب پنهان نئولیبرالیسم» آخرین اثر نظریه‌پرداز سیاسی و استاد دانشگاه برکلی کالیفرنیا، «وندی براون [1]» است. این اثر نه تنها چارچوبی قوی‌تر برای فهم نئولیبرالیسم پیش می‌نهد، بلکه به تفصیل نشان می‌دهد که چگونه مشکلات نئولیبرالیسم و کاپیتالیسم لزوماً یک‌سان نیستند و این‌که چرا باید نئولیبرالیسم را حتی تهدیدی جدی‌تر برای دموکراسی آمریکایی دانست. نشریه «سالون» مصاحبه‌ای با وندی براون نویسنده این کتاب انجام داده است که در زیر آمده است.

## برای شروع لطفاً بفرمایید منظور از Demos چیست؟

Demos واژه‌ای یونانی به معنای «مردم» است و اهمیتش از آن‌روست که ریشه‌ی لغت دموکراسی را تشکیل می‌دهد. "Demos kratia" - یا «حکومت مردم» - در واقع مفهومی است که با وجود تفاسیر مختلف در طی قرون و ظهورش در قالب انواع مختلف دموکراسی، هم‌چنان برای ما امری مطلوب است. اهمیت Demos ازین‌روست که به همان بدنه و قاطبه‌ی مردمی اشاره دارد که معتقدیم شرایط و قوانین اصلی حاکم بر زندگی ما را کنترل می‌کند.

**شما نئولیبرالیسم را چطور تعریف می‌کنید؟ بارها از سوی اشخاصی که آن‌ها را نئولیبرال می‌دانم شنیده‌ام که آن‌را اصطلاحی بی‌معنا قلمداد می‌کنند.**

فکر می‌کنم بیش‌تر خوانندگان این نشریه نئولیبرالیسم را در قالب تغییری اساسی به نام بازار آزاد می‌شناسند که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی به ما عرضه شد. اتفاقی که سرلوحه‌ی آن انقلاب ریگان - تاجر در جهان اروپایی - آمریکایی است. یعنی برچیدن صنایع با مالکیت عمومی و مقررات‌زدایی از سرمایه، به‌ویژه از سرمایه‌ی مالی؛ حذف تدارکات عمومی و ایده‌ی کالاهای عمومی، و تسلیم همه چیز به بازارها و بازارهای مقررات‌زدایی شده به اساسی‌ترین نحو ممکن. بنابراین نماد مشخص آن ساز و کار آزاد است. و باین‌که این ساز و کار در عمل هم‌چنان نیازمند مداخله و حمایت دولت است، ایده‌ی حاکم این است که دخالت دولت در بازار باید در حداقل ممکن نگه داشته شود. حتی در مواردی که برای آماده‌سازی، حمایت یا حتی نجات بازارها به دولت نیاز است، دولت نباید در میان بازارها قرارگیرد و به بازتوزیع ثروت بپردازد. تمامی این‌ها درست است. همگی قطعاً بخشی از آن‌چه نئولیبرالیسم نامیده می‌شود است.

## ولی این تمام داستان نیست، نه؟

به عقیده‌ی من و بسیاری دیگر، نکته‌ی دیگری که در مورد نئولیبرالیسم وجود دارد و لازم است واقعاً به آن پرداخته شود این است که نئولیبرالیسم گونه‌ی خاصی از عقلانیت را پیش می‌نهد. منظورم این است که نئولیبرالیسم جهان و انسان را در قالبی جز بازارها ادراک نمی‌کند - فهمی از وجود انسانی که کاملاً قابل تقلیل به کنشگران بازار است. ما هرچه انجام دهیم یا هرآن‌چه باشیم، صرفاً به‌عنوان مخلوقات بازار عمل می‌کنیم. این خصیصه‌ای است که واقعاً مختص نئولیبرالیسم است؛ چراکه لیبرالیسم اقتصادی کلاسیک گرچه رفتار انسان را در قالب کنشگران بازار می‌دید ولی این را نیز در نظر می‌گرفت که ما در حیطه‌های اخلاق، سیاست، دین و یا زندگی خانوادگی و مانند آن به‌گونه‌ای دیگر عمل می‌کنیم.

## چه رابطه‌ای بین این عقلانیت خاص نئولیبرالیسم و بی‌اثر ساختن مردم (demos) وجود دارد؟

نئولیبرالیسم علاوه بر ایجاد نابرابری و یا توانمندی مفرط در سرمایه، هر ساحت وجودی و هر پدیده‌ای را در قالب بازار در می‌آورد - و انسان‌ها را به مثابه‌ی کنشگران بازار - و به این ترتیب دموکراسی را خنثی می‌سازد. وقتی انسان به‌طورکامل به یک کنشگر بازار تقلیل یابد، ایده‌ی حاکمیت مردم بر خود از اساس از بین می‌رود. از یک‌سو demos کاملاً به اجزائی از سرمایه‌ی انسانی تقسیم می‌شود، اجزائی که هریک در پی افزایش ارزش و موقعیت رقابتی فردی خود هستند. پس ایده‌ی حاکمیت مردمی از هم می‌گسلد - [چراکه] در بازار چنین چیزی مفهومی ندارد.

از سوی دیگر، حیات سیاسی دموکراتیک نیز به یک بازار تقلیل می‌یابد که ارزش‌ها، خواست‌ها و مختصات شاخص خود را از دست می‌دهد. او بدین نحو از کارکرد خود به عنوان حوزه‌ای که در آن می‌توانیم چگونگی باهم‌زیستن، چگونگی اشتراک و اعتدال قدرت و چیستی ارزش‌ها و اهداف عمومی را تعیین کنیم، باز می‌ماند. حیات سیاسی در عرض به حوزه‌ای برای رقابت بین سرمایه‌هایی تبدیل می‌شود که به فراخور، مقررات‌زدایی شده‌اند و هیچ تضمینی در باب برابری بر آن‌ها حاکم نیست. به این نحو، نئولیبرالیسم اساساً ایده‌ی دموکراسی، به‌عنوان آنچه مشخصاً بر آشکال سیاسی آزادی، برابری، شأن انسانی و حاکمیت مردمی تکیه دارد را خنثی می‌سازد. همواره تنش شدیدی بین دموکراسی و بازار بوده و است و این دو به سختی ممکن است به نوعی از هم‌زیستی دست یابند، آن‌هم تازه به شرط این‌که عناصر اصلی دموکراسی با جدیت تقویت و حمایت شوند، ولی دموکراسی وقتی به ارزش‌ها و شرایط و عمل‌کردهای بازار تقلیل یافت، دیگر دوامی نخواهد یافت.

**فکر می‌کنم اغلب مردم تصویری از این‌که سیاست‌های نئولیبرال چه تغییراتی در پی خواهند داشت دارند. ولی در عمل این واقعاً به چه معنا خواهد بود، وقتی تمامی کنش‌های انسانی در قالب کنش‌هایی لزوماً بر مبنای بازار دیده شود؟**

به این معناست که انسان‌ها و هرآنچه انجام می‌دهند را صرفاً تلاشی در راستای افزایش ارزش‌هایمان در قالب اجزایی از «سرمایه انسانی» ببینیم. امروزه می‌توان این امر را به‌عنوان مثال در [حوزه‌ی] آموزش دید، که در آن به‌جای آن‌که بر مبنای ارزش‌های دموکراسی یا تمدن، یا فقط با این هدف که انسانی آگاه تربیت کنیم، به فکر آموزش شهروندان باشیم، اکنون همه آموزش - به‌ویژه آموزش عالی - را صرفاً به‌عنوان سرمایه‌گذاری هرکس بر آینده‌ی فردی خودش در قالب یک واحد سرمایه‌ای می‌بینند که می‌خواهد بر ارزش خود بیافزاید، تا بیش‌تر بیارزد و بتواند درآمد بیش‌تری کسب کند.

**این سرمایه‌گذاری شخصی، در دنیای واقعی به چه شکل خواهد بود؟**

به‌نظرم در حال حاضر نکته مهم در فهم منطق نئولیبرال رابطه‌ای است که با مفهوم دیگری به نام «مالی‌سازی» (financialization) برقرار می‌کند. براین اساس، باین‌که پیش‌بینی و امید نئولیبرال‌های اولیه ترویج چیزی بود که آن را «جامعه‌ی کارآفرین» می‌نامیدند - جامعه‌ای که هرکس خود را در آن به‌عنوان یک کارآفرین تلقی می‌کند - مالی‌سازی باعث شد که ماهیت سرمایه‌ی انسانی - یعنی این ایده که هر فرد یک سرمایه‌ی انسانی کارآفرین است - اساساً تغییر یابد و به ایده‌ی «سرمایه‌گذاری بر روی خود» (self-investment) تبدیل گردد. امروز به‌جای آن‌که به این بیاندیشیم که چگونه با دارایی‌های خود کارآفرینی کنیم، در پی آنیم که چگونه با استفاده از مجموعه‌ای از تجربیات یا توانمندی‌های ممکن، سرمایه‌ی انسانی خود را افزایش دهیم، چه در قالب ارزش فعلی آن و چه ارزش احتمالی‌اش در آینده.

**می‌توانید مثالی از این فرایند بیاورید؟**

یک دانش‌آموز دوره‌ی متوسطه که از کلاس ششم به مقطع دبیرستان می‌رود. این دانش‌آموز، به‌عنوان جزئی مناسب از سرمایه‌ی انسانی که بر روی خود سرمایه‌گذاری می‌کند، در هر حرکت خود باید به این فکر باشد که چگونه جذابیت خود را برای سرمایه‌گذاران آینده افزایش دهد؟ و سرمایه‌گذاران آینده عبارتند از دبیرستان‌های خصوصی عالی؛ یا دانشگاه‌های فوق‌العاده خوب یا کارفرمایان عالی. (او باید توجه داشت) بسیاری از کودکان، گرچه مجبورند، ولی یاد می‌گیرند که مشتاقانه چنین کنند.

هرآنچه این کودکان انجام می‌دهند تلاشی است در این راستا که خود را برای «سرمایه‌گذاران آینده» جذاب‌تر کنند- از شرکت داوطلبانه در فعالیت‌های خیرخواهانه برای ساختن رزومه‌ای که آن‌ها را شهروندانی خوب، سخت‌کوش و مایل به زندگی مدنی انسانی نشان می‌دهد گرفته تا انجام کارآموزی‌های بدون حقوقی که صرفاً در راستای افزایش تجربه و دانشی ولو ظاهری و توسعه‌ی ارتباطات حرفه‌ای است. با این‌که من این توضیحات را در قالب مباحثی کاملاً اقتصادی ارائه می‌کنم، باید بگویم هر بار در این مورد در کلاس‌های مقطع کارشناسی حرف می‌زنم، می‌بینم که آه از نهاد دانشجویان برمی‌آید.

### فکر می‌کنید چرا این‌گونه است؟

چون همگی خود را [در این توضیحات] می‌یابند. همه‌ی آن‌ها می‌دانند که لحظه‌به‌لحظه در پی آنند راهی برای افزایش ارزش‌هایشان بیابند تا آن‌چه بر روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند - یعنی ارزش آینده‌شان - بیش‌تر و بیش‌تر شود. همه‌ی آن‌ها می‌دانند دست‌کم از زمان دبیرستان همین شیوه‌ی زندگی‌شان بوده است و می‌توانند تصور کنند که تا آخر نیز به همین شیوه زندگی خواهند کرد. آن‌ها می‌فهمند این همان چیزی است که همه‌جا انجامش می‌دهند - در روابط خصوصی، اجتماعی و دوستانه، در نحوه‌ی انتخاب کلاس‌های درس و در نحوه‌ی برخورد با اساتید، در انتخاب فعالیت‌ها یا مشاغل تابستانی، در همه‌ی موارد. آن‌ها می‌فهمند این دنیایی است که در آن زندگی می‌کنند، حتی اگر هنوز رسماً آن‌را «سرمایه‌گذاری بر خود» یا «افزایش ارزش سرمایه‌ی انسانی» خود ننامند.

براین اساس آیا باید در انتظار آینده‌ای باشیم که نئولیبرالیسم در آن هر گوشه و کنار جامعه را تسخیر کرده است؟ یا اصلاً همین حالا هم در چنین شرایطی قرار داریم؟

به عقیده‌ی من [نئولیبرالیسم] هم‌اکنون در همه‌جا حضور دارد. آن‌چه شگفت‌انگیز است این است که چگونه تنها ظرف مدت سی سال چنین فراگیر شد، به‌ویژه در حیطه‌ی آموزش، جایی که امروزه رتبه‌بندی‌ها و درجه‌بندی‌ها، برای تمامی موسسات آموزشی، حتی در مقطع دبستان، به مسأله‌ی مرگ و زندگی تبدیل شده است. این همان چیزی است که این جنون سیستم امتحانی را، یعنی این که موفقیت یا شکست مدارس براساس نتایج امتحانات تعیین می‌شود، دامن زده است. هیچ شکی وجود ندارد که ما همین الان هم درون جهانی نئولیبرال قرار داریم؛ آن‌چه هنوز باید فهمید این است که آیا این تمامی جهانی است که در آن هستیم یا نه. همین که هم‌چنان قادریم این را ببینیم... شاید گواهی بر این است که هنوز می‌توانیم از موضعی دیگر بنگریم.

هم‌چنین این نکته برای من جالب است که هر وقت ایده‌ی اجزایی از سرمایه‌ی انسانی بودن را مطرح می‌کنم، دانشجویانم از شنیدن آن احساس عذاب می‌کنند. آن‌ها از این ایده متنفرند. حتی آن‌هایی که واقعاً سخت‌کوش و مصمم به افزایش سرمایه‌ی انسانی خود هستند، اغلب چیز دیگری می‌خواهند، چیزی بیش‌تر. همین امر نشانه‌ی این است که علاوه بر نئولیبرالیسم هنوز عقلانیتی یا گفتمانی از نوع دیگر هست که به ما جهت می‌دهد.

این من را به یاد آن قصه‌ی معروف از دیوید فاستر والس می‌اندازد درباره‌ی دو ماهی که روزی به ماهی سومی برمی‌خورند، ماهی سوم چیزی می‌گوید شبیه به اینکه آب امروز چقدر خوب است و می‌رود. پس از دور شدن ماهی سوم، یکی از آن دو ماهی رو به دیگری کرده و با تعجب می‌پرسد: «آب دیگر چیست؟» بله، اگر ما کاملاً تحت سیطره‌ی نئولیبرالیسم در آمده بودیم، قادر به دیدنش نبودیم و به آسانی می‌گفتیم واقعیت چیزی جز این نیست.

پی نوشت:

[1] Wendy Brown

منبع:

[http://www.salon.com/2015/06/15/democracy\\_cannot\\_survive\\_why\\_the\\_neoliberal\\_revolution\\_has\\_freedom\\_on\\_the\\_ropes/](http://www.salon.com/2015/06/15/democracy_cannot_survive_why_the_neoliberal_revolution_has_freedom_on_the_ropes/)

برگرفته از میدان